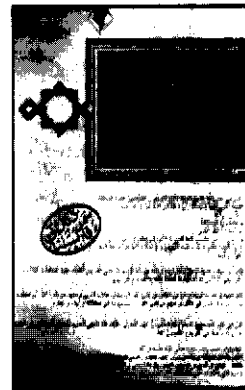


معرفی‌های اجمالی

معیارهای شناخت احادیث ساختگی، قاسم بستانی، چاپ اول، رشت، اهواز، ۱۳۸۶، ۴۸۱ صفحه.



واقعاً دشوار و شاید غیر ممکن است. علاوه بر حکومت‌ها که برای تشبیه قدرت خویش و کوبیدن مخالفان دست به جعل روایات زدند، افراد نادان به دلیل احساس وظیفه دینی و اهتمام به نجات دیگران از دوزخ با هر وسیله ممکن؛ افراد علاقه‌مند به جریان خاص مذهبی، افراد کاسب‌کار برای رونق دادن به کسب و کار خود، افراد جاه‌طلب برای اثبات کثیر الروایه بودن خویش و افراد دیگر با انگیزه‌های گوناگون شانس خود را در میدان جعل روایت و حدیث‌سازی به کار گرفتند. این همه در کنار انبوهی از بی‌احتیاطی‌ها، کم‌سوادی‌ها، کم‌توانی‌های ذهنی و شنوایی و ده‌ها علت و دلیل دیگر «سنت و حدیث» را با انبوهی از روایات غیر صحیح آمیخته کرده و کار را برای علاقه‌مندان به سنت نبوی و علوی بسیار دشوار نمودند.

به چه وسیله‌ای می‌توان حدیث درست را از نادرست تشخیص داد، آیا راهی برای این مقصود وجود دارد؟ از دیرباز دانشوران دلسوز و شیفته به سنت نبوی و علوی تلاش کرده‌اند راهی برای جداسازی روایات واقعی از روایات ساختگی پیدا کنند و در این مسیر آثار فراوانی نوشته‌اند که متأسفانه در این خصوص آنان نیز راه به جایی نبردند و با توجه به اختلاف گرایش‌ها و اختلاف نظرها راه‌های گوناگون و گاه متضاد پیشنهاد کرده‌اند که خود دشواری بر دشواری‌ها افزوده است. با این حال این تلاش‌ها تنها راه‌هایی است که فرارویمان قرار دارد، زیرا یا بایست از حدیث دست‌شست و همه احادیث را کنار گذاشت یا همین راه‌ها را پذیرفت. کنار گذاشتن همه احادیث نه ممکن است و نه معقول و نه مفید، زیرا با کنار گذاشتن حدیث‌راهیابی به مفاهیم کلام خداوند در بسیاری از موارد مشکل و شاید غیر ممکن باشد و موجب می‌گردد بخش اعظم معارف دینی که بر گرفته از روایات است کنار گذاشته شود و دین با خلی جبران‌ناپذیر مواجه گردد؛ از این رو باید برای بهره‌گیری از روایات و سخن معصومان در توضیح و تفسیر دین و معارف قرآنی هر چه بیشتر

کتاب و سنت در بین مسلمانان دو منبع مهم برای دستیابی به اراده و خواست خداوند از بندگان خویش به شمار آمده و می‌آید. توقیفی بودن قرآن و اهتمامی که مسلمانان به اصالت قرآن داده و می‌دهند، موجب شده است افراد سودجو نتوانند چیزی در راستای اهداف و خواسته‌های خویش به آن بیفزایند یا از آن کم کنند. نبود این محدودیت در حدیث و سنت و دستبرد برخی منفعت‌طلبان در آن از قبیل جعل، دس و تحریف سبب گردیده دستیابی به سخن پیامبر (ص) و امامان معصوم یا اصحاب پیامبر (ص) واقعاً دشوار و در مواردی غیر ممکن باشد، هرچند در ساختن فرهنگ و سنت مسلمانان نقش بسزایی داشته است. البته شاید در مواردی اندک بتوان تواتر معنوی به دست آورد، اما تواتر لفظی درباره سخنی از پیامبر (ص) یا امامان معصوم (ع)

راه‌های دستیابی به احادیث درست را کاوید و به شیوه‌های تازه‌ای در این مسیر دست یافت.

یکی از کتاب‌هایی که اخیراً در این حوزه نگارش یافته است، کتاب معیارهای شناخت احادیث ساختگی است. این کتاب که پایان‌نامه آقای دکتر قاسم بستانی در سال ۱۳۸۲ است، با تجدید نظر و اصلاحاتی که نویسنده در مقدمه به آن اشاره کرده است، در زمستان سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. این کتاب از تتبع درخور تحسینی برخوردار است و نویسنده کوشیده به همه معیارهایی که اندیشوران حوزه حدیث پژوهی برای شناخت حدیث سره از ناسره ارائه کرده‌اند، اشاره کند. این کتاب از پنج فصل سامان یافته است که نویسنده در فصل نخست به کلیات بحث پرداخته و در آن افزون بر بیان احکام فقهی نقل حدیث جعلی، گزارش خواندنی از تاریخ و چگونگی روند جعل حدیث در بین مسلمانان داده است. همچنین وی در این بخش زمینه‌های وضع حدیث و علل آن را به اجمال فهرست می‌کند. در ادامه اشاره‌ای به شیوه‌های وضع، منابع واضعان حدیث، مضامین و نیز معیارهای آن می‌کند. وی معیارهای وضع حدیث را به سه بخش تقسیم می‌کند و درباره هر کدام از این بخش‌ها را به طور مستقل بحث می‌کند که در واقع سه فصل بعدی کتاب را همین بخش‌ها تشکیل می‌دهند.

این سه بخش عبارت‌اند از: ملاک‌ها و معیارهای سند، ملاک‌ها و معیارهای متنی و سندی و در نهایت ملاک‌ها و معیارهای متنی.

نویسنده در بخش اول از هفده معیار برای شناخت حدیث جعلی یاد می‌کند که دانشوران حدیث از آن سخن گفته‌اند. این معیارها فهرست وار عبارت‌اند از: اعتراف واضح بر وضع حدیث، وجود قرینه‌ای از سخن راوی که به مشابه اعتراف به وضع باشد، وجود قرینه‌ای در راوی که بر وضع دلالت کند، شهرت راوی به وضع یا دروغگویی، اهل هوا و بدعت بودن راوی، ظاهر الفسق بودن راوی در قول یا فعل، کافر بودن راوی، پراشتباه بودن یا مختلط بودن راوی، فراوانی نقل احادیث شاذ و منکر و غریب، سفاهت و بدگفتاری راوی، ادعای عمر غیر عادی از سوی راوی، ادعای کشف و شهود و رؤیا از سوی راوی، اشتها به تساهل در سماع حدیث، دریافت مزد برای نقل حدیث، اشتها به تلقین در حدیث، کودک بودن راوی و در نهایت مجنون بودن راوی. اینها معیارهای سند هستند که نقادان حدیث برای جعلی بودن گفته‌اند.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد، خلطی است که در این

مورد بین حدیث جعلی و ساختگی و بین حدیث غیر معتبر انجام گرفته است. پاره‌ای از این معیارها را می‌توان معیار برای جعلی بودن روایتی دانست از قبیل معیار اول و دوم و سوم و چهارم، اما بعضی دیگر الزاماً نمی‌تواند معیار برای جعل باشد، گرچه معیار برای معتبر نبودن نقل راوی باشد، برای نمونه کافر بودن راوی با جعل بودن وی ملازم نیست، گرچه نقل وی حجت نمی‌باشد، همچنین نقل کودک الزاماً به معنای جعلی بودن نیست. تفاوت کار در این است که اگر اینها ملاک و معیار جعل باشد هیچ ارزشی نخواهند داشت، در حالی که اگر فقط به حجت نبودن آن اعتقاد داشته باشیم، می‌توان این قبیل روایات را معاضد روایات دیگر دانست، گرچه خودشان به تنهایی فاقد ارزش باشند. این نکته مهمی است که خوب بود نویسنده محترم به آن توجه می‌کرد و در انتخاب عنوان فصل‌ها دقیق‌تر می‌بود.

فصل سوم به معیارها و ملاک‌های متنی - سندی اختصاص دارد. در این قسمت در حقیقت فقط از یک معیار یاد شده است و آن شاذ بودن حدیث است. نویسنده یادآور شده است که شاذ بودن روایت بر دو رکن استوار است: منفرد بودن راوی؛ خلاف مشهور بودن راوی. نویسنده در این فصل دو بحث فرعی را هم مطرح می‌کند که بعید نیست کم حجمی فصل نویسنده را به طرح آن الزام کرده است. این دو بحث عبارت‌اند: برخی از احادیث شاذ و منکرترین حدیث.

فصل چهارم به معیارهای متنی احادیث ساختگی می‌پردازد. مؤلف در این فصل از ۳۲ معیار برای شناخت ساختگی بودن روایت به شرح ذیل یاد می‌کند: مخالفت تأویل ناپذیر حدیث با عقل و مقتضیات آن، مخالفت تأویل ناپذیر حدیث با دلالت قطعی قرآن، مخالفت تأویل ناپذیر حدیث با سنت متواتر، مخالفت حدیث با سیره قطعی پیامبر (ص) و امامان (ع) در نزد شیعه، مخالفت حدیث با مقاصد شرع و دین، مخالفت حدیث با قواعد عام در حکم و اخلاق، مخالفت حدیث با اصول عقاید و ضرورت‌های شریعت و دین، مخالفت حدیث با ضرورت مذهب، مخالفت تأویل ناپذیر حدیث با حس و مشاهده، مخالفت تأویل ناپذیر حدیث با اجماع قطعی، انفراد در نقل در احادیث مهم و پرانگیزه برای نقل، زیاده روی در وعد و وعید برای کارهای خرد، همسویی محتوای حدیث با مذهب و اعتقادات راوی، مخالفت حدیث با تاریخ قطعی، مخالفت حدیث با قطعیات علمی، عدم مشابهت حدیث با سخن پیامبران به خصوص پیامبر خاتم (ص) و ائمه و صحابه، مشابهت حدیث با اقوال پزشکان، مخالفت حدیث با ذوق سلیم، اشمال حدیث

تاریخ فلسفه اسلامی، مجموعه نوپسندگان، زیر نظر سید حسین نصر و الیور لیمن، ترجمه مجموعه مترجمان، چاپ اول، انتشارات حکمت، جلد نخست: ۱۳۸۳، جلد دوم و سوم: ۱۳۸۶ (۳ جلد).



سید حسین نصر، مؤلف بخش‌های عمده کتاب و نیز سرپرستار دانشور این مجموعه که به همراه آقای لیمن این مجموعه ارزشمند را سامان دادند، می‌گویند با درخواست ناشر انگلیسی «راتلج» دست به تألیف کتاب تاریخ فلسفه اسلامی زده‌اند. وی در مقدمه‌ای که بر ترجمه فارسی آن نوشته، می‌نویسد: «ناشر انگلیسی (راتلج) مسئولیت نشر یک دوره کامل تاریخ فلسفه از دوران قبل از سقراطی تا عصر حاضر را بر دوش گرفت و از این جانب خواست که با همکاری دانشمند انگلیسی الیور لیمن که متخصص ابن میمون و ابن رشد و به طور کلی فلسفه قرون وسطایی یهودی و اسلامی است، یک دوره کامل تاریخ فلسفه اسلامی به چاپ برسانیم. به علت اهمیت این مجموعه، حقیر این دعوت را پذیرفتم و طرح کتاب را که مبتنی بر تمامیت فلسفه اسلامی و در بر گرفتن مکاتب گوناگون آن از آغاز تا عصر حاضر بود، تهیه کرد. به اصرار الیور لیمن قرار شد بخشی از کتاب نیز به فلسفه یهودی که در قرون ماضی محتوای موازی با فلسفه اسلامی داشت اختصاص داده شود». آقایان ویراستاران برای تدوین این مجموعه افزون از محققان بنام از پژوهشگران جوانی هم که در زمینه موضوع کتاب توان لازم را داشته‌اند یاری گرفته‌اند. بدیهی است با توجه با اشرافی که خود بر این مجموعه داشتند، بهره‌گیری از نیروهای جوان به مفهوم سبک شدن کفه تحقیق مجموعه نیست. البته نباید توقع داشت که کیفیت مقالات در این مجموعه یکسان باشد، زیرا تدوین مجموعه از سوی افراد گوناگون به طور طبیعی تفاوت سطح ایجاد می‌کند و ویراستاران محترم خود بر این امر واقف بودند و آقای نصر در مقدمه خود به این نکته اشاره کرده است. همچنین

بر عجایب و غرایب و بعضاً همراه با شرح و بسط، اشتمال حدیث بر مدح یا ذم شهرها و سرزمین‌ها، اشتمال حدیث بر مدح یا ذم نژادها، اشتمال حدیث بر مدح یا ذم برخی امور معیشتی، عدم وجود حدیث نزد اصحاب حدیث و منابع مدون کهن، اشتمال حدیث بر تناقض و اضطراب، اشتمال حدیث بر مدح راوی، دفاع حدیث از اهوای اباحه مفاسد، تمسخر آمیز بودن حدیث، وجود شواهد درست بر بطلان حدیث، وجود قرآنی در حدیث بر بطلان آن، مخالفت حدیث با سنن الهی در جهان و انسان، مخالفت حدیث با کاری که به مشابه سنت است و در نهایت مخالفت حدیث با دلیل قطعی.

اینها معیارهایی است که مؤلف از مجموعه سخنان و دیدگاه‌های نقادان حدیث جمع‌آوری کرده و در ذیل عنوان «ملاک‌ها و معیارهای متنی بر ساختگی بودن حدیث» آورده است. بحثی که در خصوص اختلاط بین عدم حجیت و اعتبار حدیث با جعل و ساختگی بودن آن مطرح شد، در این بخش نیز مطرح است. بسیاری از این ملاک‌ها الزاماً به معنای ساختگی بودن نیست، بلکه فقط دلیل بر حجت نبودن آنهاست.

تشیع و پژوهش گسترده نویسنده محترم جای تقدیر بسیار دارد، چنان که دقت نظرهای وی در بسیاری موارد نیز چنین است، اما عنوان بندی بخش‌ها نیازمند اصلاح و ویراستاری است تا با ادبیات و اصطلاحات متداول در بین متخصصان این دانش هماهنگ گردد.

وی در فصل پنجم به دو امر مهم پرداخته است. نخست فهرست ابوابی را نقل کرده است که نقادان حدیث این قبیل ابراب را جعلی و روایات ذیل آنها را به طور کلی ساختگی دانسته‌اند. وی این قسمت را بدون نقد و بررسی جدی آورده است، در حالی که هر کدام از این ادعاها جای بحث و نقد و بررسی جدی دارد و نمی‌توان آنها را به طور مطلق و درستی پذیرفت. مطلب دیگری که مؤلف در این فصل آورده است، ارزیابی میراث حدیث مسلمانان است که در آن به موضع‌گیری‌ها و شواهدی بر آسیب دیدن حدیث از رهگذر جعل پرداخته است.

این کتاب بسیار پر محتواست، اما به طور جدّ به بازنگری ساختاری نیازمند است تا بتواند در مجامع علمی حدیث پژوهی جای خود را باز کند و امید است مؤلف محترم و سخت‌کوش آن به این مهم دست یازد و به نقش آفرینی کتاب در مجامع حدیث پژوهی کمک کند.

محمدعلی سلطانی

*

در پاسخگویی به مسائلی که از درون فرهنگ خودی سر برآورده بود بهره جوید و برای به انجام رساندن این رسالت از قدرت انطباق مفاهیم فلسفی متناسب با این وظیفه برخوردار بود. تألیف اندیشه‌های مجرد فلسفی از سوی و آمیختن آنها با مسائلی که از متن اسلام ناشی شده اند از سوی دیگر، توانایی ویژه و هاضمه قوی و قابل انعطاف در پاسخگویی به مسائل، موجبات غنا و ذواباد بودن فلسفه اسلامی را فراهم آورده است.

افزون بر مقدمه آقای لیمن، مقدمه دیگری از آقای نصر وجود دارد که در آن آقای نصر علاوه بر توضیحات لازم درباره چگونگی کار مباحثی هم در تکمیل دیدگاه آقای لیمن درباره مفهوم فلسفه اسلامی ارائه کرده است که خواندنی و بسیار ارزشمند است.

نویسندگان در جلد نخست این مجموعه در پی یافتن ریشه‌ها و زمینه‌ها و به تعبیر دقیق‌تر پیشینه فلسفه اسلامی هستند. در این ارتباط آقای نصر در مقاله‌ای مفهوم و معنای فلسفه در اسلام را تبیین می‌کند و در مقاله دیگر قرآن و حدیث را سرچشمه و منبع الهام فلسفه اسلامی می‌داند. پیشینه یونانی و سریانی آن را آقای پیترز و پیشینه هندی و ایرانی آن را آقای سید نعمان الحق نشان داده‌اند. پس از آن مباحث کلامی که در اسلام با فلسفه روابط تنگاتنگی دارد به بحث درآمده است که کلام قدیم را آقای محمد عبدالحلیم، کلام سنی و مناظرات الهیاتی را پاولین، اندیشه فلسفی و کلام شیعی را عباس مهاجرانی و فلسفه اسماعیلی را عظیم ناجی گزارش کرده‌اند. در این بین یگانه شایگان گزارشی از چگونگی انتقال فلسفه یونانی به عالم اسلام داده است. آقای لیمن به بحث انسان‌مداری اسلامی در قرن چهارم پرداخته و گزارشی خواندنی از آن ارائه کرده است.

نویسندگان پس از این به گزارش‌های موردی از فلسفه اسلامی دست بازده‌اند و به گزارش اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان مطرح جهان اسلام تحت عنوان «نخستین فیلسوفان اسلامی مشرق زمین» پرداخته‌اند، از جمله کندی، فارابی، محمد بن زکریای رازی، عامری، اخوان الصفا، ابن سینا، ابن مسکویه و غزالی. این مطالب محتوای جلد نخست را تشکیل می‌دهند.

در جلد دوم این مجموعه نخست گزارشی از فیلسوفان مسلمان در غرب عالم اسلام داده شده است. در این قسمت فلسفه ابن مسره، ابن باجه، ابن طفیل، ابن رشد، ابن سبعین و ابن خلدون گزارش شده است.

پس از این گزارش‌های موردی به بررسی روند فلسفه با توجه به گرایش‌های آن پرداخته‌اند. در آهاز به پژوهش در باب

به دلیل نبود اطلاعات لازم و کافی از روند فلسفه در پاره‌ای از اقطار جهان اسلام این اثر نتوانسته تاریخ کاملی از فلسفه اسلامی ارائه دهد و این نکته است که سرویستاران خود به آن واقف‌اند. آقای نصر در توجیه این کمبود می‌نویسد: «بسیاری از ادوار تاریخ فلسفه اسلامی مانند مکتب شیراز و تاریخ فلسفه در دوران گورکانیان هند و در قرون یازدهم و سیزدهم هجری در ترکیه و غیره هنوز حتی برای متخصصان روشن نیست و باید بسیاری از متون چاپ و بررسی شود و تحقیقات دقیق درباره شخصیت‌های مهم فلسفی مانند غیاث الدین منصور دشتکی و شمس الدین خفری در ایران و تا فلاسفه فرهنگ محل هند انجام یابد تا بتوان یک تاریخ فلسفه اسلامی نسبتاً کامل مدون ساخت». البته سرویستار محترم با این همه بر این باور است که این مجموعه کامل‌ترین تاریخ فلسفه‌های موجود است و احتمال قوی داده است که مرجع اصلی تاریخ فلسفه اسلامی برای یک نسل باقی خواهد ماند.

البته امید است هرچه زودتر پژوهشگران توانمند در پی یافتن و نشر آثار فلاسفه در مراکز مورد اشاره بیفتند و منابع لازم را در اختیار گزارشگران تاریخ فلسفه اسلامی بگذارند تا تاریخی کامل از روند فلسفه در جهان اسلامی به دست بیاید و چنین نباشد که نویسندگانی با اعتراف به نقص مجموعه خود احتمال قوی بدهد که برای یک نسل به عنوان مرجع اصلی باقی بماند.

این مجموعه در هر صورت راهی بازار شده است و لازم است گزارشی از آن ارائه شود تا شاید در گستره بهره‌گیری از آن مفید افتد.

این مجموعه با مقدمه عالمانه آقای لیمن آغاز می‌شود که در آن به بحث بسیار مهم ریشه‌ها و خاستگاه‌های نخستین فلسفه اسلامی و به طور مشخص به ریشه‌های یونانی آن می‌پردازد و در این پی‌جویی بر آن است تا به این پرسش پاسخ بدهد که اگر ریشه‌های فلسفه در اسلام در بیرون از دنیای اسلام قرار دارد و مسلمانان در واقع از این اندیشه‌ها فقط در مسائل اسلامی بهره گرفته و آنها را به کار بسته‌اند، در آن صورت در بهره‌گیری از عنوان فلسفه اسلامی تردید جدی به وجود می‌آید. وی ضمن بحث مفصل این‌گونه به ایراد فوق پاسخ می‌دهد: «انطباق یک مفهوم که از جایگاه ویژه و مناسبی در یک متن خاص برخوردار است، با یک فضای کاملاً متفاوت امری بی‌اندازه دشوار است و در همین جاست که اهمیت بسیاری از مباحث فلسفه اسلامی نهفته است. فلسفه اسلامی دارای این توانایی بود که پاره‌ای از مفاهیم کلیدی فلسفی را از فرهنگ‌های پیشینی اخذ نموده و از آنها

مفوله فلسفه و سنت عرفانی پرداخته اند که در آن افزون بر معرفی سنت عرفانی از عین القضاة همدانی و اوضاع فکری زمانه اش سخن رفته است. این بحث را آقایان حمید دهباشی و امیر مازیار بر عهده گرفته اند. فصل دیگر این جلد درباره بنیانگذار مکتب اشراق، شهاب الدین سهروردی است. این بحث را سه تن از محققان مجموعه، آقایان حسین ضیایی و دکتر یوسف شاقول و سرکار خانم سیمانوربخش به سامان رسانده اند. آقایان مزبور افزون بر مشارکت در نگارش مقاله یاد شده، بحثی با عنوان سنت اشراقی ارائه کرده اند که در حقیقت گزارش پی گیری مکتب اشراق پس از بنیانگذار آن است. آخرین بحث این مجلد به ابن عربی و مکتب وی مربوط می شود. ابن عربی و مکتب، وی را ویلیام سی. جیبتیک گزارش کرده که آقای دکتر محسن جهانگیری آن را ترجمه کرده است. گزارش مکتب ابن عربی بسیار کوتاه و گذرا انجام گرفته است. مکتب ابن عربی از مکاتبی است که بیشترین حضور را در تاریخ عرفان جهان اسلام دارد و کمتر عارفی است که پس از ابن عربی به گونه ای از اندیشه های وی تأثیر نپذیرفته باشد. به نظر می رسد این بحث گذرا در باره مکتب ابن عربی نتوانسته حق این مکتب را به درستی ادا کند.

جلد سوم این مجموعه با عنوان فلسفه اسلامی متأخر کار خود را با گزارش اندیشه خواجه نصیر الدین طوسی آغاز کرده است. از طوسی تا مکتب اصفهان، میرداماد و تأسیس مکتب اصفهان، ملا صدرا و زندگی و آثار، ملا صدرا و تعالیم وی و نیز شاه ولی الله از جمله مباحث این جلد است که به حوزه فلسفه اسلامی مربوط می شود.

به نظر می رسد این گزارش از تاریخ فلسفه اسلامی بسیار مختصرتر از آن است که بتواند نمای مقبولی از فلسفه در جهان اسلام ارائه کند. بسیاری بزرگان فلسفه در جهان اسلام به طور عام و در ایران به طور خاص از چشم افتاده اند. اگر جمعی در اندیشه گزارش کامل تاریخ فلسفه در جهان اسلام باشند و بخواهند یک سنت از سنت های فلسفی در جهان اسلام را گزارش کنند، به مطالبی فزون تر از این نیاز دارند. این مجموعه شایسته این نام عام نیست و بهتر بود دست اندرکاران محترم مجموعه نام دیگری از قبیل تاریخ مختصر فلسفه در جهان اسلام را برای آن برمی گزیدند.

بخش ششم این کتاب زیر عنوان «سنت فلسفی یهودی در جهان فرهنگی اسلام» به گزارش اندیشه های فلسفی یهودینی می پردازد که در جهان اسلام زندگی می کردند و در آن از

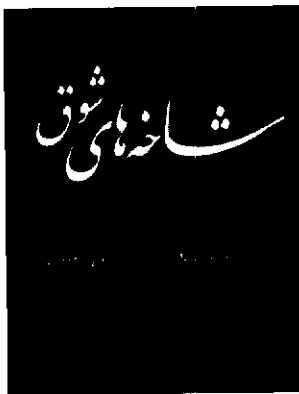
اندیشه های سعدیا گائون فیومی، ابن جویرول، یهودا هلوی، ابن میمون، لوی بن گرشوم یاد شده است و نیز بحثی از یهودیت و تصوف و ابن رشد گرابی یهودی ارائه گردیده است.

افزودن این بخش به کتاب توجیه قانع کننده ای ندارد. اگر بنا بود از روند اندیشه فلسفی معتقدان به دیگر ادیان در جهان اسلام که با مسلمانان تعامل و داد و ستد فکری داشته اند، گزارشی داده شود، چرا این امر به فیلسوفان یهودی اختصاص یابد؟ آیا در این حوزه فیلسوفان مسیحی یا حتی فیلسوفانی که از آنان با عنوان زندیق یاد می شود، در جهان اسلام زندگی نمی کردند و در روند فلسفه در جهان اسلام نقشی نداشته اند؟ این ترجیح بدون مرجع زینده این مجموعه نیست و امید است که دست اندرکاران در چاپ های بعدی یا گزارشی از تاریخ اندیشه فیلسوفان غیر مسلمان و غیر یهود ارائه کنند یا به روش مقبولی این تقدیم بدون وجه را اصلاح کنند. در هر صورت این نوشته علی رغم کاستی های آن، مجموعه ای مفید و ارزشمند است و امید است برای خوانندگان و پی جویان تاریخ فلسفه در جهان اسلام سودمند باشد.

محمدعلی سلطانی

✱

شاخه های شوق، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۶، ۱۱۳۶ صفحه (جلد اول).



تقدیر و سپاس و معرفی تلاشگران حوزه معرفت و دانایی، وظیفه ای است که بردوش همه علاقه مندان به آگاهی و معرفت قرار دارد. در هر جامعه ای شماری از افراد هستند که با فداکاری و هوشمندی توان خود را در راستای اهدافی بزرگ به کار می گیرند. در این امر نه سودمندی دنیوی که عشق به معرفت آنان را به پیش می برد و تحمل دشواری ها را برایشان امکان پذیر می سازد. در این گردونه اگر عشق به معرفت از آنان ستانده شود، هیچ توجیهی برای تلاش آنان نیست. بهره مندی مادی که مهم ترین و شاید بی نظیرترین انگیزه در تلاش های افراد جامعه

جشن نامه و یادنامه را داشته اند که از جمله توفیقات اخیر وی یاد نامه استاد خرمشاهی است که هم بسیار پربرگ و هم بسیار پر بار است و این پربرگ و باری چیزی جز باز تاب تلاش فراوان آقای دهباشی و علاقه مندان بسیار استاد خرمشاهی در بین اهل قلم و ادب نیست.

از ویژگی تقدیر بر انگیز آقای دهباشی در این قبیل کارها، دخالت ندادن گرایش های سیاسی در حوزه معرفت و دانش است. وقتی وی درباره شخصیتی به کند و کاو می پردازد، فقط بنا دارد آن شخصیت را خوب و درست به جامعه معرفی نماید. بدیهی است این دیدگاه موجب می شود که گرایش های افراد در دیگر حوزه ها سایه بر تصمیم و اراده آقای دهباشی در پذیرش مقاله یا خاطره از افراد گوناگون نیفتد و در نتیجه از آفت پنهان ماندن زوایایی از زندگی افراد به دور باشد. شاید این ویژگی در خصوص این یادگار نامه اثر برجسته نداشته باشد، اما در دیگر مجموعه هایی که آقای دهباشی تهیه و به جامعه علمی ارائه کرده است تأثیر روشن تری می توان دید.

در میان کارهای آقای دهباشی شاید این کار از حجیم ترین کارها باشد. اکنون که جلد نخست این یادگار نامه به زیور طبع آراسته گشته، می توان به شمار علاقه مندان استاد خرمشاهی پی برد. آقای دهباشی نیز در آغاز کار فکر نمی کرد استقبال اهل قلم از خرمشاهی چنین باشد. وی در این مورد مینویسد: «وقتی با دوست دانشمندم جناب آقای سید فرید قاسمی در آبان ۱۳۸۳، دعوت نامه ای برای مقاله خواهی این جشن نامه برای بزرگان اهل علم و ادب و فرهنگ کشورمان و بعضی ایران شناسان و فارسی زبانان فرستادیم، گمان نمی کردیم با استقبالی به این وسعت مواجه شویم» (پیشگفتار، ص ۲۹).

این جشن نامه در هر صورت با استقبال فراوان روبه رو شده و نوشته های بسیاری به این جشن نامه سرازیر می شود. تهیه کننده محترم در آغاز این مجموعه افزون بر پیشگفتار خود که در آن به معرفی اجمالی کارش پرداخته است، خود نوشتی از استاد خرمشاهی و سال شماری از زندگی استاد و یاد کردی از جوایز و لوح تقدیرهایی که استاد دریافت کرده است، گنجانده است. آقای خرمشاهی در این خود نوشت نخست از چگونگی روند تحصیلی خویش و از این شاخه به آن شاخه رفتن هایی یاد می کند که زمام آن را به دل سپرده بود و در نهایت وی را در بارگاه عشق اولین و آخرینش یعنی فعالیت های قلمی قرار می دهد. وی در این نوشته از اساتید بنامی که وی را در پیمودن این راه یاری رسانده اند یاد می کند، افرادی چون ذبیح الله صفا، مهدی

است، در حوزه معرفت و آگاهی کارایی لازم را ندارد. پس در این حوزه در پی انگیزه ای دیگر بایست بود تا راه پر پیچ و خم معرفت را مقبول رونندگان این راه سازد و گفتنی است هیچ انگیزه ای جز عشق و علاقه به معرفت و فنا شدن در این دریای بی انتها پویندگان این وادی را به راه نمی کشاند. دستاورد این عشق و علاقه معرفت و دانایی است که جوهره و بنیان هر جامعه و شخصیت و کیان آن را می سازد. بر افراد جامعه که از این تلاش ها بهره می برند، لازم است سپاسگویی زحمت کشان و رنج دیدگان این وادی باشند، زیرا این سپاس ها مایه تشویق علاقه مندان دیگر می شود و در نهایت جامعه از این سپاس ها بهره مند میگردند.

یکی از افرادی که به اهمیت و ارزش این تقدیرها و سپاس ها نیک پی برده است، جناب آقای دهباشی است که به حق در این مورد قدم های استوار و سنجیده ای برداشته و رنج فراوانی بر دوش کشیده است و در حقیقت وظیفه ای که بر دوش تک تک اهل معرفت و دانایی است یک تنه بر دوش کشیده است. بر همه اهل قلم و معرفت است که رسم ادب از این بزرگوار بیاموزند و چنان که وی از اهل معرفت به نیکی تقدیر می کند، از وی به شایستگی سپاسگزاری نماید.

یکی از کارهای ارزشمند و صد البته دیر هنگام جناب آقای علی دهباشی یادگارنامه ای است که از استاد مسلم حوزه معرفت در شاخه های گوناگون آن که سالیان سال معرفت جویان را از تراوش های ذهن عمیق و پرگستره خود بهره مند ساخته، یعنی جناب استاد بهاء الدین خرمشاهی به جامعه کتاب خوان ارائه کرده است.

استاد خرمشاهی برای بسیاری از اهل کتاب شناخته است، اما در زندگی هر اندیشوری زوایای آموزنده و بسیار مفیدی وجود دارد که اگر فردی کمر همت بر آشکار کردن آنها نبندد شاید برای همیشه از دسترس علاقه مندان به معرفت پنهان بماند. استاد خرمشاهی نیز از این قاعده مستثنی نیست. صاحب این قلم که از دیر باز به استاد علاقه مند هستم و آثار وی را در حد وسع و توان خود خوانده و از آنها بهره گرفته ام، در مواجهه با این ارج نامه به این امر پی بردم که در زندگی استاد دانستی های بسیاری وجود دارد که در صورت دسترس نداشتن به این کتاب از آنها محروم می شدم؛ از این رو در همین جا سپاس خود را از کار ارزشمند و خراستنی جناب آقای دهباشی اعلام می دارم و از پروردگار می خواهم که همواره توفیق را رفیق راهش سازد.

آقای دهباشی چنان که در پیشگفتار همین کتاب یادآور شده در سه دهه اخیر توفیق جمع آوری، تدوین، طبع و نشر ده ها

محقق، سید جعفر شهیدی، پرویز ناتل خانلری، سید صادق گوهرین، آیه الله ابو الحسن شعرانی، بدیع الزمان کردستانی و سرکار پوراندخت سلطانی. آقای خرمشاهی در این نوشته کار مورد علاقه اش را دو چیز معرفی می کند: «کار دلخواهم یکی استخدام شدن در مرکز خدمات کتابداری در معیت کامران فانی بود... کار دیگر پرداختن به عشق اولین و آخرینم یعنی ترجمه و تألیف و انواع فعالیت های قلمی و به ویژه مقاله نویسی (علی الخصوص نگارش نقد کتاب) در نشریات مختلف بود» (شاخه های شوق، ص ۳۴). آقای خرمشاهی یادآوری می شود که بیش از هفتاد کتاب و هزار مقاله نوشته است. این همه کار فقط از شیفته ای چون خرمشاهی امکان پذیر است. اگر کسی شیفته و عاشق نباشد، هرگز به چنین توفیقی دست نمی یابد.

آقای دهباشی مقاله های رسیده را در پانزده بخش سامان داده است که چهار بخش از پانزده بخش آن در مجلد نخست ارائه شده است. عنوان این بخش ها به قرار زیر است:

۱. درباره بهاء الدین خرمشاهی

در زیر این عنوان چهل هفت نوشته و گفتار وجود دارد که سرشار از مطلب خواندنی است. دوستان، آشنایان، اقوام، همکاران و کسانی که به نوعی با آقای خرمشاهی در ارتباط بودند و در این ارتباط شناختی داشته اند و گزارش آن را برای مردم سودمند تشخیص داده اند، قلم به دست گرفته و به ارائه مطلب پرداخته اند. البته بایست گفت بسیاری از این بزرگداشت خبری نداشتند و در نتیجه نتوانستند اطلاع و آگاهی خویش از آقای خرمشاهی را به اطلاع همگان برسانند.

در این بخش می توان افزون بر سلوک اجتماعی و رفتارهای جمعی استاد با همکاران علمی و فرهنگی گزارش شن خانوادگی وی را از زبان نزدیکانش خواند. همسر، فرزندان، برادر و دیگر اقوام و نیز همکاران استاد در مجموعه های علمی از قبیل دایره المعارف تشیع، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، انجمن حکمت و فلسفه، نشر فرزاد و امثال آن خطرات خودشان را از استاد گزارش کرده اند. این بخش به ظاهر جنبه گزارشی و روایی از زندگی و رفتار و کردار استاد دارد، اما در آن مطالب علمی بسیاری می توان یافت. جنبه های روایی این بخش به نوشته ها جاذبه و کشش خاصی داده است و به همین دلیل دریافت مطالب علمی مقالات را آسان ساخته است.

۲. قرآن پژوهی

بخش دوم این یادگارنامه مجموعه مقالاتی در حوزه قرآن پژوهی است. خرمشاهی یکی از قرآن پژوهانی است که

بسیار پرکار است و در این حوزه آثار به یاد ماندنی و فراوانی از خود به جا گذاشته است و با توجه به عشق و علاقه آقای خرمشاهی به قرآن و قرآن پژوهی و توانی که از این محقق پرآوازه سراخ داریم، برای آینده نیز امید نوشته های ارزشمند دیگری داریم. این بخش دارای هفده مقاله است. چند مقاله از این بخش ارتباط مستقیمی با قرآن پژوهی های آقای بهاء الدین خرمشاهی دارد، ولی عمده مقالات بحث های مستقلی است که به استاد تقدیم شده است. یکی از مقالاتی که ارتباط با قرآن پژوهی های خرمشاهی دارد، مقاله آقای مسعود انصاری مترجم قرآن و قرآن پژوهی است که به نوآوری های استاد خرمشاهی در ترجمه قرآن پرداخته است. مقاله دیگری که به قرآن پژوهی های آقای خرمشاهی مرتبط است، مقاله «مبادی مطالعات قرآنی در برنامه پژوهشی خرمشاهی» است که آقای فراستخواه آن را نوشته است.

این بخش از کتاب بسیار خواندنی و پربار است و نویسندگانی که عموماً در حوزه قرآن پژوهی فعالیت می کنند و از تلاش های آقای خرمشاهی در این حوزه آگاهی دارند، آثاری ارزشمند ارائه کرده اند.

۳. حافظ پژوهی

یکی دیگر از حوزه های مورد علاقه استاد خرمشاهی حافظ پژوهی است. گرچه وی در بسیاری از حوزه ها تواناست و به تعبیر دقیق تر فردی ذوفنون می باشد، اما هر ذوفنونی معمولاً در یک یا چند حوزه ورودی ویژه دارد و کارهای اصلی و عمده اش در آن حوزه هاست. خرمشاهی هم از این قاعده مستثنی نیست. استاد خرمشاهی بر پایه همین قاعده، افزون بر حوزه قرآن پژوهی در حوزه حافظ پژوهی ورودی ویژه دارد و در این موضوع آثار فراوانی نگاشته است.

بیست مقاله از نویسندگان بنام و حافظ شناسان صاحب نام به این بخش جلوه خاصی بخشیده است. می توان گفت همه این نوشته ها خواندنی و پر بهره است. از بزرگانی چون دکتر استعلامی، دکتر سلیم نیساری، دکتر فتح الله مجتبی، دکتر شاپگان، دکتر احمد مهدوی دامغانی و نظایر این بزرگان می توان مقالاتی در این بخش خواند.

۴. ادبیات فارسی

استاد خرمشاهی افزون بر حوزه های یاد شده در زمینه ادبیات فارسی نیز تلاشی تحسین برانگیز داشته است. بر همین اساس تدوین کننده مجموعه، بیست و هشت مقاله در زمینه ادبیات فارسی از دانشوران این حوزه معرفت را به پاس بزرگداشت این استاد فرزانه در این بخش از کتاب آورده است. این مقالات

مهم ترین عامل تعامل فرهنگی و علمی بین ملت ها هستند، کار بسیار دشوار چگونگی انتقال مفاهیم بین دو زبان را از راه یافتن معادل های مناسب برعهده دارند. این امر موجب شده است که نیاز به فرهنگ های جدید همواره وجود داشته باشد و زبان دانان را به فکر تدوین فرهنگ های نو بیندازد. یکی از فرهنگ های نه چندان قدیم فرهنگ المورده است که از زمان تدوین آن کمتر از بیست سال می گذرد. گرچه با توجه به شتاب تحولات در حوزه زبان همین زمان هم چندان کم نیست، اما با عنایت به روند کند فرهنگ نویسی در بین مسلمانان این مدت زمان را باید خیلی ندانست. این فرهنگ را روحی البعلبکی فرزند فرهنگ نویس پرآوازه لبنانی و بنیانگذار انتشارات دارالعلم للملایین، آقای منیر البعلبکی تدوین کرده است ویژگی هایی که این فرهنگ دارد و از دید علاقه مندان به حوزه زبان دور نیست، موجب شده است فرهنگی قابل قبول و مورد توجه باشد. این فرهنگ را مترجم سختکوش آقای محمد مقدس به زبان فارسی ترجمه کرد و انتشارات امیر کبیر آن را به چاپ رساند.

ترجمه این فرهنگ برای علاقه مندان به زبان فارسی غنی می در خور است و برای مترجمان متون عربی ابزاری سودمند و مفید می باشد. این فرهنگ برپایه هیئت وازگان تنظیم شده است و بر خلاف بسیاری از فرهنگ های عربی و عربی به فارسی که برپایه ماده و ریشه کلمات تنظیم گردیده اند، این فرهنگ از این روش پیروی نکرده است. در اینکه این جدول از روش متداول به این روش در زبانهایی چون زبان عربی که زبان قالبی است و در آنها ریخت و ساختار نقش اول را بازی می کند چقدر درست است جای بحث جدی دارد. البته این تغییر روش از سوی آقای روحی انجام گرفته است و قهراً مترجم محترم در این مورد نمی توانست کاری انجام دهد.

چنان که مترجم محترم در آغاز کتاب یاد آور شده، ترجمه این فرهنگ پنج سال از وقت و نیروی مترجم را به خود اختصاص داده است. بدیهی است در این مدت نیاز به اصلاحات و مرور قسمت های ترجمه یافته قبلی امری لازم باشد و به همین جهت مترجم بازنگری های کلی و ویرایش های ضروری را انجام داده است. البته در چنین کار عظیم و دشوار این قبیل بازنگری ها هرگز به مفهوم کمال کار نیست و قهراً مترجم را در چاپ های بعدی نیازمند به مرورهای مکرر خواهد کرد، زیرا افزون بر اینکه دشواری و گستردگی چنین کاری احتمال وجود اشتباه را پذیرفتنی می کند، موضوع کار و تجدد و تحولی که همواره در آن وجود دارد این قبیل بازنگری ها را الزامی می سازد. در ترجمه فرهنگ های عربی به فارسی دو شیوه متداول است.

گرچه از یک نظر پراکنده اند، اما همه بر محور ادبیات فارسی دور می زنند. پاره ای از این نوشته ها می توانست در بخش قرآن پژوهی هم جای گیرد، از قبیل مقاله «مولانا و قرآن» از دکتر قمر آریان و «مثنوی روشی آسان برای فهم برخی مشکلات قرآن» از شادروان دکتر سید جعفر شهیدی که گویا آقای دهباشی جنبه های ادبی این مقالات را پررنگ تر دیده و در این بخش جاداده است.

این چهار بخش، مهمترین و پرنویشته ترین بخش های مجموعه است که سه بخش نخست به ضمیمه نیمی از بخش چهارم جلد اول آن را تشکیل می دهند و در مجموع مجلدی ۱۱۳۶ صفحه ای به وجود می آورند.

نیمی از بخش چهارم به همراه یازده بخش دیگر مجلد دوم این مجموعه را تشکیل می دهد که پس از نشر و در دست قرار گرفتن لازم است از آن گزارشی ارائه گردد. آقای دهباشی در همین مجلد فهرست مقالات جلد بعدی را هم ارائه کرده است که درست بودن این روش جای تأمل دارد.

محمدعلی سلطانی

فرهنگ عربی - فارسی المورده، روحی البعلبکی، ترجمه محمد مقدس، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۷.



زبان و گفتار هر قومی همواره در حال تحول و تغییر است. وازگان جدیدی وارد زبانی می شود یا واژه ای از آن به فراموشی و مهجوری سپرده می شود. اصطلاحی جدید ساخته می شود و اصطلاحی از گردونه خارج می شود. در تعامل و ارتباط با زبان و فرهنگ دیگر، واژه یا اصطلاحی را به وام می گیرد و یا به آن زبان وام می دهد. دانش های جدیدی پا به عرصه می گذارد و در نتیجه وازگان و اصطلاحات تازه ای ساخته و به دایره لغات آن زبان افزوده می شود. در این میان فرهنگ های لغت اند که باید همواره خود را با این تحول مدام هماهنگ کنند. فرهنگ های دوزبانه که در حقیقت پل ارتباطی بین دو زبان را بازی می کنند و

پاره ای فقط به ترجمه واژه عربی به فارسی بسنده می‌کنند. این روش شاید از نظری دقیق باشد، اما مفید بودن آن به شدت مورد تردید است و کارایی آن برای مترجمان بسیار اندک و در مواردی موجب گمراهی می‌گردد. در برابر این روش، روش دیگری وجود دارد که در آن به جای ترجمه واژه به واژه به جایگزینی معادل به معادل می‌پردازند. این روش معمولاً از آن افرادی است که پیش از آنکه دست به برگردان فرهنگی از زبانی به زبان دیگر بزنند، خود به عنوان مترجم به ترجمه آثاری دست یازیده و نکات کور در امر ترجمه را به خوبی درک کرده‌اند. ترجمه فرهنگ‌های عربی به فارسی به روش دوم بسیار دشوار و نیاز به تبحر فراوان دارد. در این روش مترجم باید تسلط بسیار بالایی به هر دو زبان داشته باشد به گونه‌ای که به معادل‌های هر واژه در زبان مبدأ به همان مقداری آشنا باشد که در زبان مقصد آشنا است. از آنجا که معمولاً زبان مقصد زبان مادری مترجمان است، کاربرد واژه در زبان مبدأ برایشان خیلی روشن نیست و از این رو معادلیابی برای آن در زبان مقصد با دشواری مواجه است؛ از این رو بهترین روش برای ترجمه فرهنگ‌ها مشارکت چند نفر است و باید کار جمعی انجام گیرد و به حتم در بین مجموعه، فردی یا افرادی وجود داشته باشد که زبان مبدأ زبان مادری وی باشد. در این قبیل کارها، کار گروهی ضریب اطمینان را بسیار بالا می‌برد و نتیجه کار درخشان می‌شود. اما گویا کار جمعی در بین ما هنوز نتوانسته جایگاه واقعی خود را پیدا کند.

کار آقای مقدس با آنکه فردی است، اما توانمندی وی در کار تا حدودی از آثار کار فردی در این مورد کاسته است. با این حال می‌توان گفت اگر وی در مواردی از یاری دیگران بهره بیشتری می‌برد شاید معادل‌های گویاتری پیدا می‌کرد، برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود که در آنها می‌شد از معادل‌های دیگر بهره برد:

۱. در ترجمه «ابو ذقن» آورده: پستاندار مورچه خوار نقب زن، پستاندار افریقایی دارای زبان دراز و لزج، مورچه خوار.

بدیهی است که دو معنای اول در حقیقت توضیح و معرفی این حیوان است و شاید برای فرد عرب زبان مفید باشد و احتمالاً آقای روحی هم برای شناساندن این حیوان چنین توضیحی را آورده است. اما در مقام برگردان بهتر بود به جای این توضیح معادل مناسب گذاشته شود، مثلاً به جای همه آن توضیح‌ها گفته شود: مورچه خوار افریقایی.

۲. در ترجمه «لاب (من حیث القرابه)» آورده: پدری، پدرانه. این دو معادل در زبان فارسی معمولاً به عنوان وصف به کار می‌روند، در حالی که در عبارت عربی جنبه انتسابی آن مقصود بوده است. بنا بر این بهتر بود همچون بخش عربی

توضیحی آورده می‌شد، مثلاً نوشته می‌شد نسبت پدری و واژه پدرانه آورده نمی‌شد، زیرا این واژه در زبان متداول فارسی برای نسبت به کار برده نمی‌شود و معمولاً به مفهوم پدر گونه به روش پدری و نظائر آن به کار می‌رود.

۳. در ترجمه واژه «انکالیه» آورده است: توکل گرای، وابستگی به دیگران. ساختار واژه نشان می‌دهد که این واژه اصطلاحی در حوزه کلام و اعتقادات است و بهتر بود در برابر آن مثلاً جبر گرای، قدری گرای و امثال آن را آورد.

۴. در ترجمه «اثبات شخصی (بشهاده شهود)» آورده است: گواهینامه، استشهاد، مدرک شخصی، تصدیق، تأییدیه. به نظر می‌رسد واژه استشهاد و تصدیق و تأییدیه به مقصود نویسنده نزدیک باشد، اما گواهینامه و مدرک شخصی چندان نزدیک به مقصود نیست. بهتر بود در برابر آن مثلاً تعیین هویت گذاشته می‌شد.

۵. در ترجمه «اجرائی»: خاص باجراعات محکمه اوقانون الخ، غیر موضوعی» آورده است: تشریفاتی، غیر اساسی، غیر مهم، زاید.

به نظر نمی‌رسد جز معنای نخست معادل‌های دیگر خیلی دقیق باشد. در موضوع دادرسی‌ها بخش‌های اجرایی مهم است و نمی‌توان آنها را غیر مهم و زاید دانست و مقصود نویسنده هم این نبود. بنا بر این بهتر بود از واژه‌هایی که در زبان فارسی برای این امر بهره می‌گیرند، استفاده شود. در زبان فارسی برای این بخش همان واژه اجرایی یا اجرائیات به کار می‌رود و در تابلوهای راهنما در دادگستری‌ها هم بخش اجرائیات می‌نویسند.

۶. در ذیل واژه «أب بالتربیه أو التثیثه» آورده: پرورنده، بزرگ‌کننده انسان. البته معنای لغوی این واژه همین است، اما آیا این معنا در زبان فارسی کاربرد هم دارد؟ معمولاً در زبان فارسی واژه‌هایی از قبیل پدر معنوی، پدر اندر، مربی اخلاقی، پدر خوانده و امثال آن به کار می‌رود که بنا بر شرایط مختلف باید مناسب‌ترین را به کار برد.

۷. در ذیل «ابن بالرضاع أو التریبه» آورده: فرزند رضاعی، فرزند شیری. این دو معنای یکی است، در حالی که نویسنده از دو نوع فرزندی بحث می‌کند و بهتر بود عبارت فرزند خواندگی هم افزوده می‌شد تا ترجمه کامل می‌شد.

۸. در ذیل «احادی المجلس» آورده است: یک مجلسی، پارلمانی که فقط یک مجلس مقننه داشته باشد. به نظر می‌رسد که بهتر بود نوشته شود: سیستم قانون‌گذاری تک پارلمانی یا تک مجلسی. چون مجلس و پارلمان دست کم در زبان فارسی کاربردی واحد دارند.

از این قبیل موارد درخور تأمل در این ترجمه دیده می‌شود که

نیست، یعنی این دو زبان در واقع دو سرزمینی و آسمانی یک رشته اند؛ به عبارت دیگر منشأ واقعی هنر و حیاتی است. البته این سخن ربطی به ریشه الهامی آثار هنری ندارد، بل بر آن است که اصولاً همه هنرها از وحی الهی ریشه گرفته اند و انسان در این میان با تمام خلاقیت هایش، تنها مقلدی است و بس» (ص ۱۶-۱۷).

مطلب بالا بخشی است از پیشگفتار نویسنده بر کتاب «زبان عرفان». این کتاب که نخستین بار با موضوع گفتارشناسی عرفانی در زبان فارسی به چاپ می رسد، از دو گفتار مفصل تشکیل شده است؛ گفتار اول با عنوان «درآمد» طی دو فصل «عرفان و زبان» و «عرفان و ادبیات» به بررسی رابطه میان عرفان و زبان و ادبیات می پردازد؛ گفتار دوم نیز با عنوان «بررسی» طی دو فصل «سطح تناقضی» و «سطح محاکاتی» آزمایش عملی مباحث نظری گفتار پیشین است. با مروری بر مطالب کتاب پی می بریم که شواهد و امثال آن ذیل مباحث گوناگون عموماً از نثر عرفانی - فارسی فراهم آمده اند. نویسنده در این باره چنین دلایلی می آورد: «نثر در برخورد با زبان عرفان بی طرف تر می نماید و ثرم های این زبان را به نحو طبیعی تری باز می تابد، حال آنکه شعر برای خویش ثرم هایی دارد که چه بسا تشخیص آنها از نرم های چنین زبانی مشکل باشد» (ص ۱۷).

برای اینکه بتوانیم تصویری از مباحث تو در توی کتاب «زبان عرفان» داشته باشیم، ذیلاً به معرفی فصول این کتاب می پردازیم:

عرفان و زبان

نویسنده در این فصل ابتدا منظور خود از زبان را مفهوم روش شناختی آن می داند و بر آن است که این مفهوم در ترکیب هایی مانند «زبان دین» و «زبان علم» از فلسفه تجلیلی گرفته شده است و البته فحوای آن به چگونگی پیوند میان ساختار اندیشه و ساختار زبان باز می گردد. در ادامه، دو مبحث «عرفان در اندیشه» و «عرفان در زبان» می آید.

مبحث «عرفان در اندیشه» به دو بحث درخور توجه «عرفان به مثابه معرفت» و «عرفان به مثابه تجربه» اختصاص دارد. بررسی آفاق معرفت شناسی جدید عرفان، موضوع بحث اول است که طی آن رابطه عرفان با علم، منطق و دین مطالعه می گردد و از این رهگذر همه نظریات معرفت شناسان جدید عرفان در سه دسته نظریه نفی ای (معتقد به غیر علمی، غیر منطقی، و غیر دینی بودن تجربه عرفانی)، اثباتی (معتقد به علمی، منطقی و دینی بودن این گونه تجربه) و تباینی (معتقد به فراعلمی، فرامنطقی، و فرادینی بودن آن) جای می یابد. پس از آن نوبت به بحث از تجربه عرفانی می رسد. ابتدا دلایل واقعیت

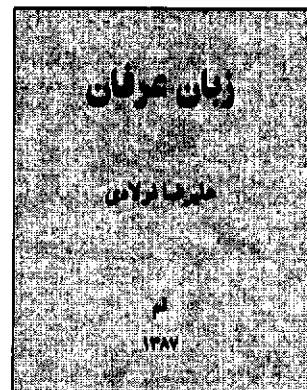
البته دلیل اصلی آن حجم کار و فردی بودن انجام آن است. یک انسان با همه توانایی در این قبیل امور نیازمند کار گروهی است و احتمالاً اگر جناب آقای مقدسی در این کار بزرگ همکارانی می داشت که در معادل یابی وی را یاری می کردند، نتیجه به مراتب قوی تر و کاراتر می بود.

ترجمه آقای مقدسی از المورده به طور کامل از نوع ترجمه برگردان واژه به واژه است و نه به طور کامل از نوع معادل گذاری است، بلکه آمیزهای از این دو روش می باشد. در مواردی معادل گذاری کرده است که برای مترجمان بسیار سودمند است و در مواردی از معادل یابی یا غفلت ورزیده یا معادل مناسب نیافته است و در نتیجه به ترجمه واژه بسنده کرده است که این امر نوعی نقص برای این ترجمه می باشد. بخشی از این نقص به کمبود اصطلاح در زبان فارسی برمی گردد که باید مراکزی چون فرهنگستان زبان در پی رفع نقص آن برآید و بخشی از آن همان گونه که یادآوری شد به فردی بودن کار برمیگردد. البته این نوع تأملات هرگز از بزرگی کار آقای مقدسی نمی کاهد و باید تلاش وی را ارج نهاد و دست مریزاد گفت. هدف این قلم هم بواقع معرفی این اثر است و نه نقد و بررسی آن. نقد و بررسی این کار برای بهتر و مفیدتر شدن نتیجه لازم است و شایسته است از سوی متخصصان زبان و فرهنگ انجام گیرد. مترجم محترم نیز در مقدمه خود به این امر روی خوش نشان داده است که این خود، گویای سعه صدر و دانش دوستی وی است و بسیار درخور احترام.

با آرزوی توفیق فزونتر برای مترجم سخت کوش و ارجمند و با امید به بهره گیری فزون تر مراجعه کنندگان به این فرهنگ.

محمدعلی سلطانی

زبان عرفان، علیرضا فولادی، قم، فراگفت، ۱۳۸۶، ۵۲۰ صفحه.



«به باور ما اساساً زبان ادبیات چیزی جز نسخه بدل زبان دین

نظریه تفنن ادبی، نظریه منطق خاص، نظریه تشبیهی، نظریه مجازی، نظریه تمثیلی، نظریه استعاری، نظریه رمزی، نظریه اسطوره‌ای، نظریه احساسی، نظریه فعالیتی، نظریه اخلاقی و نظریه شعاعی.

نظمی که نویسنده برای طرح این نظریات به کار می‌برد و دقتی که در نقد آنها به خرج می‌دهد و مطالبی که ذیل آنها می‌آورد، به ویژه کوششی که برای یافتن نمونه‌های آنها از درون اندیشه ورزی‌های جهان اسلام می‌کند، نشان از ذهن مرتب، دقیق و جستجوگر ایشان دارد. با این حال شاید خواندنی‌ترین بخش این مبحث، آنجاست که به نظریه پردازان دست می‌زند و نظریه‌ای دیگر را در جنب نظریه‌های پیشین مطرح می‌سازد. بر پایه این نظریه، «زبان عرفانی، زبانی پیچیده است که در آن، بخش‌های گوناگونی به کارسازی پرداخته‌اند و هر بخش، نیاز به توجیه مجزا و با این حال مرتبط دارد» (ص ۱۲۲).

بر این پایه، زبان عرفان دو بُعد دارد:

- بُعد تبیینی؛

- بُعد تأویلی.

همچنین بُعد تبیینی این زبان چهار سطح دارد:

- سطح تناقض یا شطحی؛

- سطح محاکاتی یا رمزی؛

- سطح استدلالی یا عقلی؛

- سطح استنادی یا نقلی.

و نهایتاً «تنها دو سطح تناقضی و محاکاتی می‌توانند تا اندازه‌ای مصداق بیان تجربه عرفانی حساب شوند، هر چند از این میان سطح تناقضی، بیان غیرمنطقی و سطح محاکاتی بیان غیر صریح این گونه تجربه را دربر گرفته‌اند و آنها را هم نباید بیان حقیقی آن تلقی کرد» (ص ۱۷۳).

کوشش بعدی نویسنده، طرح مبانی زبان عرفانی در قالب چند نظریه عرفانی به این قرار است، نظریه‌هایی که از سخنان خود عرفا به دست آمده‌اند: نظریه نفی و اثبات، نظریه شکر، نظریه ضعف قوا، نظریه معقول و محسوس، نظریه اظهار و کتمان، نظریه دفع ضرر، نظریه غیرت، نظریه زبان خاص، نظریه جذب، نظریه ضرورت بیان، نظریه ظاهر و باطن، نظریه تلاقی، نظریه وضع اول، نظریه تجلی، نظریه عالم کبیر و عالم صغیر و نظریه عالم مثال.

عرفان و ادبیات

این فصل با دو مبحث «عرفان، علل اربعه و ادبیات» و

«عرفان، عالم مثال و ادبیات» پیش می‌رود و این عنوان‌ها

تجربه عرفانی یعنی «تواتر» و «وجدان» به بحث درمی‌آید و نتیجه اینکه این گونه تجربه نهایتاً تجربه‌ای است ذوقی و مستلزم ورود مستقیم به آن. بعد به اقتضای موضوع، بحث ویژگی‌های تجربه عرفانی در مقایسه با تجربه علمی پیش می‌آید. قبلاً کسانی مانند برتراند راسل در «عرفان و منطق» و استیس در «عرفان و فلسفه» به این بحث دامن زده‌اند، اما نویسنده می‌کوشد با استفاده از سخنان عرفا و عرفان پژوهان استقصای کاملی از این ویژگی‌ها داشته باشد و سرانجام آنها را در هشت ویژگی زیر می‌شمارد:

- تجزیه ناپذیری؛

- تحدید ناپذیری؛

- تردید ناپذیری؛

- اطلاق ناپذیری؛

- واسطه ناپذیری؛

- تعمیم ناپذیری؛

- خلوص ناپذیری؛

- بیان ناپذیری.

نویسنده در ادامه به بحث در باب موانع بیان تجربه عرفانی

می‌پردازد و از موانع زیر نام می‌برد:

- مانع موضوع؛

- مانع کلام؛

- مانع فاعل؛

- مانع مخاطب.

اما مبحث «عرفان در زبان» ادامه طبیعی بحث موانع بیان

تجربه عرفانی است. نویسنده در آغاز این مبحث می‌نویسد: «با موانعی که بر سر راه بیان تجربه عرفانی دیدیم، بیان ناپذیری این گونه تجربه را قطعی می‌یابیم، اما این تنها یک بُعد قضیه است، بُعد دیگر قضیه وجود غیر قابل انکار آثار عرفانی بسیاری است که حقیقت بحث‌های ما را برای اثبات این ویژگی زیر سؤال می‌برد» (ص ۷۷).

این نکته سکوی پرتابی است به سوی بحث از این مسئله که اگر تجربه‌های عرفانی بیان ناپذیرند، پس چگونه در آثار عرفانی بیان شده‌اند؟ نویسنده پس از طرح چنین مسئله‌ای می‌کوشد ذیل سه عنوان «زبان عرفان و زبان علم»، «زبان عرفان و زبان منطق» و «زبان عرفان و زبان دین» به نقد همه نظریه‌های در این باب دست‌زند و آن‌گاه نظریه شخصی خود را مطرح سازد.

نظریه‌هایی که در این سنجش مورد بحث قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از: نظریه تصویری، نظریه تحقیقی، نظریه تحلیلی، نظریه تناقض تجربه، نظریه سوء تعبیر، نظریه ارتفاع تناقض،

رویکرد فلسفی نویسنده را در ورود به موضوع رابطه میان عرفان و ادبیات نشان می دهد.

مبحث نخست به بررسی رابطه عرفان با ادبیات اختصاص دارد و طی آن یگانگی ها و بیگانگی های این دو پدیده از جهت علل مادی، فاعلی، صوری و غایی به مطالعه درمی آید. مبحث دوم نیز بحث از رابطه عالم مثال با عرفان و ادبیات را دستور کار قرار می دهد و ضمن معرفی دقیق نظریه عالم مثال بر آن می رود که یگانگی های دو زبان عرفانی و ادبیات از پیوند آنها با عالم مثال پدید می آید. عالم مثال و تعریف آن، عالم مثال و تکوین آن، عالم مثال و خصوصیات آن، عالم مثال و تقسیمات آن، عالم مثال و انسان، عالم مثال و خیال، عالم مثال و واقعیت، عالم مثال و زبان و عالم مثال و ادبیات عنوان های این مبحث اند.

سطح تناقضی

در این فصل درباره پارادوکس، حساسیتی، خلاف آمد، تجرید، شطح، تجسیم و مناجات از جنبه های عرفانی و ادبی بحث می شود، چنان که ذیل مبحث شطح این انواع برای آن آمده است:

- شطح فنا و بقا؛

- شطح عین الجمع؛

- شطح کلیت؛

- شطح مفاخره؛

- شطح نفی ماسوی الله؛

- شطح استثنا؛

- شطح وحدت وجود؛

- شطح مراتب توحید؛

- شطح یحییهم و یحییونه؛

- شطح رؤیت؛

- شطح لقاء الله؛

- شطح مکر و اضلال؛

- شطح توحید ابلیس و ایمان فرعون؛

- شطح ازادت و تسلیم؛

- شطح شریعت و حقیقت؛

- شطح کفر و ایمان.

سطح محاکاتی

در این فصل از مباحث تشبیه، استعاره، تمثیل، رمز و تمثیل رمزی سخن می رود و دقتی که نویسنده ذیل هر مبحث می آورد، خواندنی است، چنان که ذیل مبحث رمز، شبکه های رمزی زیر به تفصیل مورد بحث قرار می گیرند:

- شبکه رمزهای کیهانی؛

- شبکه رمزهای جانوری؛

- شبکه رمزهای انسانی؛

- شبکه رمزهای مدنی؛

- شبکه رمزهای سفری؛

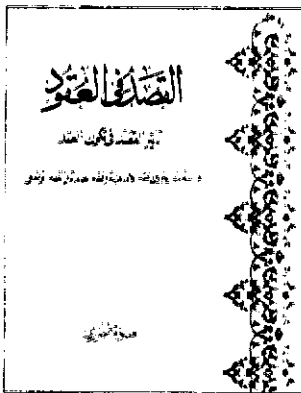
- شبکه رمزهای خمیری؛

- شبکه رمزهای نوری (با زیرمجموعه های نور، ظلمت، نار و رنگ).

باری، کتاب «زبان عرفان» در نوع خود کتابی است با ارزش که حاکی از ذهن منظم، موشکاف و روشمند نویسنده این کتاب می باشد. با این حال، بد نیست در اینجا این نکته را خاطر نشان سازیم که بهتر بود برای آن «نمایه» ای تهیه می کردند تا خواننده آسان تر به ریز مطالب دست یابد. ضمن آرزوی توفیق روزافزون برای دکتر فولادی، پژوهشگران و دستداران عرفان و ادبیات و مباحث گفتمانی را به خواندن کتاب «زبان عرفان» فرا می خوانیم.

مهاس جباری مقدم

القصد فی العقود، تأثیر القصد فی تکرر العقد دراسة مقارنة بین فقه الامامية و فقه العامة و الفقه الوضعی، صادق طهروی، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۲۸ ق.



علم فقه از اشرف علوم و افضل آنها می باشد و موضوع آن افعال مکلفین است و دارای شأن و منزلتی بس رفیع. فقه برنامه گسترده ای است که همه جوانب زندگی انسان ها را دربر می گیرد و برای همه نسل ها در همه عصرها برنامه عملی دارد که سعادت دنیا و آخرتشان را با آن می توانند تأمین کنند، به عبارتی شرح وظایف انسان است، خواه این وظایف به افعال و حالات شخصی فرد و رابطه وی با خالقش برگردد که فقه عبادات نام دارد و خواه به کیفیت معاشرت و زندگی وی با خانواده و

نزدیکانش و خواه به کیفیت معاشرتش با اجتماع و زنان و مردان دیگر. به همین لحاظ دانشمندان و بزرگان فقه اسلامی را ارزشمند و مهم قلمداد کرده‌اند و در راه آموزش و تحقیق و پژوهش در زمینه‌های مختلف آن رنج‌ها و ملالت‌های بسیاری به جان خریدند.

قانونگذار در بخش فقه معاملات و حقوق تجارت قوانین را بر اساس مراعات نظم و نظام اجتماعی پایه‌گذاری کرده است و در این چارچوب قوانین و مقرراتی را وضع نموده است که انسان‌ها در تنظیم بازار و تصحیح حقوقی تجارت و معاملاتشان می‌توانند به آن قوانین و مقررات رجوع کنند، همان‌طور که در دیگر امور اجتماعی مانند سیاست و حکومت و ... قوانین مربوط را بر این اساس وضع نموده است. از ارکان و عناصر اصلی و مهم که نظم و نظام اجتماعی بر آن استوار گشته، مسئله «قصد در عقود» است، از همین رو در همه مکاتب و نظام‌های حقوقی مورد اهتمام ویژه می‌باشد. فقه و حقوق اسلامی نیز عنایت ویژه‌ای به این مسئله دارد، چرا که با حق انتخاب انسان و اهداف و مقاصد آن ارتباط ناگسستگی دارد و به همین دلیل اسلام قوانین را بر رعایت این حق پایه‌گذاری نموده است و در تحدید آن به حداقل‌ها اکتفا کرده است.

به هر حال قانونگذار قوام عقد را به قصد می‌داند، همان‌طور که روش عقلا در زندگی اجتماعی‌شان بر این مطلب استوار گشته است. از اینجاست که در فقه و حقوق تجارت اسلامی نقطه محوری قوانین تجاری قصد و دامنه و جوانب و محدّدات آن است. اما علی‌رغم این اهمیت فقها - با تمامی سعی و کوشش علمی‌شان در میدان‌های مختلف علمی و دقت‌های ارزشمند علمی - به این مسئله مهم (مسئله قصد) توجه نکرده‌اند و در عین عمیق بودن دیدگاه‌های فقهی و حقوقی ایشان در مسائل مختلف از ارائه فنی و به روز تحقیقات و مطالب علمی در این مورد غافل مانده‌اند.

این اهمیت دوچندان می‌گردد، وقتی ببینیم فقهای امامیه و اهل سنت در این باره اختلاف دارند و بازبینی و تحلیل این اختلاف می‌تواند در بازگشایی افق‌های تازه در فقه و حقوق تأثیرگذار باشد.

اهل سنت به نظر نویسنده به مسئله قصد در عقود و ایقاعات مانند شیعیان اهتمام نورزیده‌اند که برای نمونه به بعضی از آن موارد اشاره خواهد شد و در مواردی هم که آن را مهم شمرده‌اند، عدم قصد را مانع تحقق عقد یا ایقاع گرفته‌اند، آن هم نه به عنوان رکن اصلی و مقوم ماهیت، بلکه به عنوان

عنصری که بعداً می‌تواند به آن ملحق شود، در حالی که در فقه شیعه رکن اصلی و مقوم ماهیت عقد یا ایقاع است؛ قصد به عنوان وجودی و نه سلبی می‌باشد که برای حکم به تحقق ماهیت عقد آن را بایست احراز نمود.

البته این اختلاف منحصر به مرحله تحلیلی و نظری نیست، بلکه در فتاوا نیز تأثیر گذاشته است، چرا که فقهای امامیه درستی عقد را در قصد متعاملین می‌بینند و بدون آن برای مفهوم عقد تحقیقی قائل نیستند و عقد و ایقاع را بدون آن باطل می‌دانند. و اهل سنت قصد را مانند دیگر اجزا و عناصر معاملات می‌دانند که نبود آن به اصل تحقق معامله لطمه نمی‌زند و می‌تواند بعداً مانند رضایت شخص مکره به عقد ملحق شود و فقط عقد بدون آن فاسد خواهد بود، مثلاً اهل سنت طلاق سکران را صحیح می‌دانند، مگر اینکه در استفاده از مواد سکرآور عذر شرعی داشته باشد یا مثلاً در بعضی صور بدون قصد و نیت قائل به وقوع طلاق می‌باشند. در ص ۱۹۱ کتاب داستان جالبی از امام محمد غزالی آمده و آن اینکه شهنش و اعطی از مخاطبین چیزی طلب نمود و آنها به درخواست وی اعتنا ننمودند و واعظ از سر ناراحتی به آنان گفت شما را سه طلاقه نمودم و اتفاقاً همسر وی نیز در بین مخاطبین بود، حکم مسئله را که از امام الحرمین پرسیدند پاسخ داد که همسر وی مطلقه است.

خلاصه این کتاب با بررسی مقایسه‌ای و تطبیقی نظریات فقهای امامیه و فقهای اهل سنت به بررسی قوانین مدنی در حقوق تجارت پرداخته است و این در حالی است که سابقه تألیف و تدوین کتابی مستقل به این صورت در بین فقها و حقوقدانان وجود ندارد، بلکه به صورت متفرق و پراکنده در ابواب مختلف فقهی و حقوقی به بحث درباره آن پرداخته شده است. از ویژگی‌های دیگر این کتاب بر طرف کردن خلئی بزرگ است و آن بررسی همه ابعاد و مسائل مختلف قصد و نقد و بررسی آرا و نظریات مختلف می‌باشد و این کاری است که قبلاً در این زمینه صورت نگرفته بود. نویسنده در ابتدای کتاب توضیح داده است در این نوشته به مسائل قصد در حد لازم و واجب برای اصل تحقق عقد پرداخته است و بسط مطلب را به کتاب دیگری که به بررسی قاعده تبعیت عقد از قصد پرداخته، موکول نموده است که امید است آن کتاب نیز به زور طبع آراسته گردد.

صلی